

دلاوران رزمنده خلق



یادی از رفیق اکرم یاری

تو ای رفیق بزرگ

ای رفیق رزمنده

بتو درود و سپاس

بتو سلام سلام

بتو که رهبر و پیشوای راه خلق بودی

بتو که روز و شب اندر کنار خلق بودی

رفیق اکرم یاری

بتو درود و سپاس

بتو که مشعل آزادگی بر افراشتی

بتو که شعله جاوید را بلند داشتی
کسی که باور کامل براه تو دارد
همیشه جنگ و ستیز با عدوی تو دارد
هنوز یاد تو در قلب توده ها باقیست
هنوز ساغر تو دست مردم و ساقیست
رفیق اکرم یاری رفیق رزمنده
همیشه راه تو جاوید باد و پاینده

رفیق اکرم یاری فرزند رئیس عبدالله خان یکی از
خوانین جاغوری میباشد. پدر رفیق اکرم یاری یکی
از پرنفوذترین خوانین هزاره بشمار میرفت. دولت
سلطنتی ظاهر شاه بخاطر تسلی مردم هزاره جات و اینکه
بتواند از نارضائی و قیام و شورش مردم هزاره جات
جلوگیری نماید رفیق شهید اکرم یاری را که هنوز طفل
خورد سال بود لقب شهزادگی داد، تا از این طریق بتواند
روی ستم ملی طبقات پشتون که اکثریت چوکی های
نظامی، سیاسی، ملکی، اقتصادی و اجتماعی دولت را در
دست داشتند، پرده بگذارد و از این طریق نفوذ خویش را
در مناطق هزاره جات گسترش دهد. قبل از اینکه در مورد
مبارزات انقلابی رفیق اکرم یاری صحبت نمایم لازم
است تا نخست بصورت اجمالی در مورد گذشته تاریخی

ملیت هزاره تذکردهم . هزاره ها در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن مورد تاراج و ظلم و ستم قرار گرفتند. امیر عبدالرحمن این جلادخون آشام و آلت دست استعمار انگلیس افغانستان را به حمام خون برای توده ها و خلقهای رنجبر افغانستان تبدیل کرده و بخشی از پشتون ها را که بطور عموم در قسمت های جنوب و شرق افغانستان حیات بدوی چادر نشینی داشتند، برای موطن ساختن دایمی آنها به صفحات شمال و افغانستان مرکزی کوچ داد و سپس آنها جنگ داخلی طوفان آسا را در مناطق هزاره نشین مشتعل ساختند. امیر عبدالرحمن در فرمانی که علیه هزاره ها صادر کرد مدعی شد که هزاره ها شیعه اند و باید با آنها بمثابه کافر بر خورد کرد، او خود سنی بود و سنیهارا به مقصد تاراج و کشتار هزاره ها تحریک نمود و بدینسان در طی دهه 1890 دو میلیون هزاره ها بی خانمان شده و زمینهای آبائی و اجدادی شان توسط پشتون های مهاجم غصب گردیده و اکثر هزاره ها به ایران یا هند بر طانوی پناهنده شدند. امیر عبدالرحمن با قوای نظامی خیلی قوی به مناطق هزاره نشین حمله کرد هزاره ها، خانواده، اطفال و زنان بیگناه را ددمنشانه قتل عام نمود . خانه ، مزارع و جنگلات را به آتش کشید ، اما خلق شجاع هزاره که اکثریت آنها پیشه دهقانی

ومالداری داشتند به مقاومت وپیکار عادلانه علیه رژیم فاشیستی امیر عبدالرحمن خان تا سالیان دراز ادامه دادند. انگلیس هاز برادر کشی بین هزاره ها و پشتونها بهره برداری کرده به تقویت وجانبداری از حکومت امیر عبدالرحمن این سفاکترین جلاد قرن نزدهم در افغانستان پرداخت، اختلافات قومی قبیله ای و طایفه ای را به سطح تبعیض نژادی، ملی ومذهبی دامن زده وحتى پشتون هارا به کشتار جمعی دیگر ملیتهای افغانستان تحریک مینمود. امیر عبدالرحمن به اضافه اینکه تخم نفاق وبرادر کشی رابین ملیت های افغانستان کاشت ، هزاره هارا در مناطق کوهستانی یعنی افغانستان مرکزی محصور ساخته وازآمدن آنها به شهرها جلوگیری بعمل میآورد. در زمان امیر عبدالرحمن زن ومرد هزاره ها به عنوان برده ودر عوض پول ناچیز حتی شش پیسه(واحد پول)در حوالی کابل خرید وفروش میشدند که بعض از قزل باشها بیشرمانه خلق محروم هزاره رابه عنوان "هزاره شش پیسگی"توهین مینمودند.سرکردگان ورهبران هزاره اغلب توسط پلیس مخفی وقوای نظامی امیر عبدالرحمن توقیف وبه سیاه چالهای قرون وسطائی به حبسهای طویل المدت زندانی میگرددیدند. آنهائیکه در قیام های دهقانی وضد رژیم نقش عمده داشتند به مجرد دستگیری شبانه به

دربار امیر برده میشدند و بدستور امیر اول چشمانش را از حدقه بیرون میکردند و سپس میر غضب را دستور میداد تا گردن زندانی را با ساطور از تن آن جدا نماید و بعد بیل آهنینی را که ساعتها در بین آتش سرخ شده و شعله از آن زبانه میکشید، روی گردن جسدی که کله اش تازه از تن جدا شده بود قرار میدادند چون هنوز هم خون در بدن مقتول جریان داشت، جسم بدون سر در درون تالار اینطرف و آن طرف دست و پا میزد و تقلا میکرد و بیل آتشین روی گردن جسد مانند شمشیر دمو کلیس آویخته بود. شاه با دیدن این منظره کیف میکرد، حظ میبرد و جامها به سلامتی قدرت و صلابت ابلیسی و شیطانی اش بالامیکشید. زندانیان سیاسی در شرایط خیلی خطرناک به سلول های نمناک که مملو از حشرات موذی و زهر دار بود، بسر میبردند و در بعض موارد نهر آب زیر زمین ها عمدی توسط آدمکشان حرفوی بازگردیده دیوار ها و سقف ها یکدم به زمین می نشست و بدین ترتیب صدها زندانی مبارز و قهرمان هزاره در زیر آوار ها شهید میشدند. شکنجه های از قبیل ناخن کشیدن، داغ کردن، بزنجیر کشیدن، قطع تدریجی اعضا بدن و نمک پاشیدن روی زخمهای آنها و غیره و غیره از شکنجه های ساده و بسیط حکومت های دست نشانده

انگلیس در افغانستان بشمار میرفت ، باضافه این شکنجه ها امیر عبدالرحمن شیوه های دیگر فاشیستی را برای کشتار هزاره ها اختراع نمود و آن جادادن مبارزین هزاره در بین کیسه های از پوست گاو بود که سروته آن را میدوختند و سپس از ارتفاعات بلند کوهها مانند کوه سید در وازه "و" "کوه آسمائی در کابل بزمین رها میکردند . تجاوز به زنان و غارت اموال و دارائی نا چیز هزاره ها در دستور روز قرار داشت با همه این ها هزاره ها هرگز تسلیم نشدند و دلاورانه از سر زمین شان بدفاع برخاستند.

پس از مرگ عبدالرحمن سفاک پسرش حبیب الله به پادشا هی میرسد ولی هنوز هم مشکل هزاره ها با پشتون ها لا ینحل باقی میماند ، پشتون های کوچی از قبایل "خروط و غلزائی" بمناطق هزاره نشین برفت و آمد و سوداگری پرداخته و کالاهای تجارتي شان را مانند چای ، شکر و قند سیاه را بزور بالای هزاره ها بفروش میرساندند . چون در هزارجات پول که وسیله تبادل است وجود نداشت و تبادل بصورت مستقیم جنس به جنس صورت میگرفت ، ناچار هزاره ها کالای سوداگران دوره گرد پشتون را در مقابل برک هزارگی ، گلیم ، روغن زرد ، چرم خام و دیگر صنایع دستی می خریدند ولی سوداگران دوره گرد

پشتون به این هم بسنده نکرده و ده چند قیمت اصلی کالای راکه به هزاره هاداده بودند جنس ویا پول مطالبه میکردند. هزاره ها در مناطق صعب العبور محصور شده اند و صد ها سال طول کشیده است تا آنها زمین های لامزروع ولاغر و سنگزارها و نشیبهای کوهستانی را بزمین های قابل زرع تبدیل کردند. چراگاه های مناطق هزاره نشین باضافه زمین های بسیار کم للمی و آبی برای یک اقتصاد خود کفا کفایت نمیکند. گله داری ، دامپروری و تر بیت اعنام واحشام هم نظر به وضع طبیعی ومناطق کوهستانی هزاره نشین چندان مساعد نیست بنا چار خانواده های فقیر هزاره قادر به باز پرداخت قروض شان از بابت کالاهای سوداگران کوچی پشتون نبودند وپشتون ها با استفاده از این بهانه، بهای ناچیز کالاهای شان را ده چندو صد چند با سود حاصله از آن محاسبه کرده وزمینها واملاک مردم هزاره را در تصرف خود میآوردند: مثل این ها در قره باغ غزنی ، دای چوپان ، خلع دایزنگی ،مالستان و دیگر مناطق هزاره نشین بوفور دیده میشود. هر گاه هزاره ها در محاکم محل ویا ولایات حاضر میشدند چون حکام ووالی ها خود پشتون بودند و بناچار قضیه یکطرفه به نفع پشتون های مهاجم حل میگردد این یکی از شیوه های

متوطن ساختن جبری پشتون ها در مناطق هزاره نشین است. مطابق 30 مارس 1885 روسیه تزاری بار اول به افغانستان تجاوز مسلحانه نمود، امیر عبدالرحمن بخاطر اینکه ذهنیت توده هارا منحرف سازد مسئله کافرستان یا جنگ با نورستان و هزاره هارا پیش کشید و هیچ عکس العملی در برابر روسیه نشان ندادوگویا چنین تلقی کرد که اشغال "پنج ده" چندان مهم نبوده وبگذار این مال تزار های روس باشد. همپای آن در سال 1893 امیر عبدالرحمن قرارداد ننگین "دیورند" را با انگلیس ها به امضاء رسانید که بموجب آن بخش های بزرگی از خاک افغانستان مانند چترال، وزیرستان، پشاور و دیره اسماعیل خان و مناطق پشتون نشین مستقیم به انگلیس ها تعلق گرفت. مسأله پشتونستان که تا امروز لاینحل مانده است از همین جا سر چشمه گرفته است. امان الله خان که بطور نسبی یگانه پادشاه مترقی این خاندان بود، پس از ترور پدرش امیر حبیب الله در سال 1919 به سلطنت رسید. وی برای حصول استقلال کشورکنار مردم قرارگرفت و برای ترقی و پیشرفت افغانستان سخت علاقمند بود اما انگلیس ها که از امان الله ناراض بودند، بواسطه اجیرا نش که قبلاً در لباس روحانیت بارها مردم را فریب داده و جامعه افغانستان را

به عقب انداخته بودند ، دولت قانونی امان الله را سقوط دادند و دزد معروف حبیب الله بچه سقاو را به پاد شاهی منسوب نمودند. سلطنت حبیب الله بچه سقاو، بیش از نه ماه دوام نکرد تا اینکه نادر خان قبلاً سفیر کبیر دولت امان الله در فرانسه از طریق هند برطانوی با هفتاد هزار پوند طلای انگلیسی و ده هزار قبضه تفنگ و هفت صد هزار کارتوس به کمک انگلیس ها در سال 1939 داخل افغانستان شد و نورالمشایخ حضرت شوربازار، که بچه سقاو را خادم دین رسول الله جازده بود به مردم تبلیغ نمود که بچه سقاو یک دزد و راهزن است و در دین اسلام دزد نمیتواند رهبر یک جامعه اسلامی باشد، پس باید به حامی اسلام یعنی نادر خان بیعت نمود . نادر خان با وجود اینکه در حاشیه قرآن تعهد کرد که در صورت تسلیم حبیب الله بچه سقاو او را نخواهد کشت، بمجردی که بر اریکه دولت تکیه زد ناجوانمردانه بچه سقاو را در داخل ارگ بقتل رسانید. غلام نبی چرخى یکی از مخالفین نادر خان که سفیر دولت امانی در روسیه بود، نیز با هزار خدعه و تزویر بداخل کاخ دعوت گردید و سپس به قتل رسانیده شد. دوره حکومت نادر یکی از تاریکترین دوره های تاریخ در افغانستان است و مانند اسلافش عبدالرحمن قتل های بیشماری انجام داد و خانواده های

زیادی را در غم عزیزان شان سوگوار ساخت. تاجیکها که تاریخ درخشانی مانند کوشانی ها در افغانستان دارند ، نیز توسط نادر خان و برادرش هاشم جلاد تار و مار گردیدند. نادر وقتی از جنوب وارد افغانستان شد، پشتون های جنوبی و قبایل را علیه مردم قهرمان شمالی بسیج کرده، زنان بیدفاع شمالی را اسیر گرفته و مردم زیادی را در این نواحی بقتل رساندند. قبایل وحشی سرهای توده های مجاهد شمالی را که بیدفاع از شرف ، آبرو و عزت شان بپا خاسته بودند برای نادر خان تحفه میآوردند و جایزه میگرفتند. یک تعداد از دختران و زنان مردم شمالی به جنوبی برده شدند که از آن تاریخ به بعد کینه ای عظیمی بین خلق تاجیک و پشتون بوجود آمد. ستم جابرانه طبقات حاکم و سران ملیت پشتون در سراسر افغانستان توسعه یافت تا اینکه نادر خان در هفتم نوامبر 1933 ساعت چهارنیم بعد از ظهر در میدان قصر سلام خانه توسط یک تن از فرزندان صدیق و باشرف هزاره ها عبدالخالق قهرمان که دانشجوی مکتب عالی نجات بود، با شلیک طپانچه از پا درآمد و مغز نادر این جلاد دوران برای همیشه متلاشی گردید. پس از قتل نادر دوره سیاه و شوم هاشم خانی شروع شد هر جا روشنفکری شناخته میشد، توسط گماشته گان هاشم خان سر به نیست میگردد. بیش

از هزار ها نفر معلم، متعلم، مامور و روشنفکر به بهانه قتل نادر به چوبه ای اعدام سپرده شدند. در زمان سلطنت ظاهر شاه هیچ نوع تغییری در حیات مدنی و سیاسی ملیت های تحت ستم افغانستان رخ نداد. خلق هزاره و سایر خلق های تحت ستم از ابتدائی ترین امتیاز یعنی تعلیم و تربیه که حق مشروع آنان بود، برخوردار نبودند. در این زمان ده ها هزار خانواده هزاره، زمینها اموال و دارائی شان را از دست دادند و برای کار پیدا کردن به شهرها روی آوردند. آنها به کار های مانند حمالی، جوالی گری، تبنگ فروشی، دست فروشی، دهقانی، ترکاری فروشی، فروش البسه لیلامی امریکائی، پرزه فروشی، کار های ساختمانی، نان پزی، کراچی وانی و سایر کارهای شاقه و پیر زحمت پرداختند. عده ای هم در خانه های اشراف در شهر نو، کارته سه، قلعه فتح الله خان و سایر نقاط به آشپزی و مزدوری خانه های مردم ثروتمند مصروف شدند. تحقیرهای مانند هزاره " موشخور " و هزاره " شش پیسگی " فقدان هرگونه مسئولیت مالی و جانی و اجتماعی دیگر جزئی از سرنوشت هزاره ها شده بود. هزاره ها بجز عده ای از خوانین آن ها که بخاطر منافع طبقاتی شان با دولت همکاری می کردند، دیگر اکثریت آن ها مورد ظلم و ستم

و آزار قرار داشتند، هزاره ها از ظلم و ستم، مالیات کمر شکن دولت و سوداگران پشتون به جان آمده بودند و در شهر ها هم به کار های شاقه و پیررنج میپرداختند و هر لحظه آماده آن بودند تا دوباره بر ضد دولت سرکشی و طغیان نمایند. بعد از جنگ جهانی دوم تعدادی از محصلین و روشنفکران افغانی که جهت تحصیلات عالی به خارج اعزام گردیده بودند به وطن باز گشتند. فشار و اختناق در جو سیاسی حاکم روشنفکران آگاه این دوره را واداشت که دست به اعتراض بزنند. در این جا و آنجا زمزمه ها و شکایت ها از عناصر نا راضی بلند میشد. محافل روشنفکری در کابل و بعضی ولایات کشور بمیان آمد. ارتباطات در سطح مخفی بوجود آمد، شبنامه هائی در کابل علیه رژیم سفاک هاشم پخش گردید. ناگزیر هاشم جلاد از صحنه کنار رفت و شاه محمود که در ظاهر سیاست نرم و ملایم را تعقیب میکرد روی کار آمد. در این زمان مبارزین آزادیخوا و ضد استبداد دست به مبارزه گسترده زدند و نقاب از چهره دولت برداشتند. از شخصیت های مبارز این زمان سرور جویا، داکتر عبدالرحمن محمودی و میر غلام محمد غبار میباشند که سرور جویا نیمی از عمرش را در زندان گذراند بار اول از سال 1929 تا سال 1943 یعنی 14 سال را در زندان

استبداد بسر برد. بار دوم از سال 1951 تا سال 1961 آخرین دوره عمرش را در زندان سپری نمود. در سال 1949 حکومت شاه محمود دموکراسی قلابی انتخابات آزاد و همچنین آزادی مطبوعات، آزادی بیان، قانون اساسی جدید و آزادی احزاب را اعلام نمود. داکتر عبدالرحمن محمودی از روشنفکران پیشتاز آن دوران حزب فدائی خلق را تأسیس و اخبار فدائی خلق را بچاپ رسانید، او خواهان دموکراسی سیستم مشروطه و دین اسلام بود. داکتر عبدالرحمن محمودی که حزب فدائی خلق و میر غلام محمد غبار حزب وطن را تأسیس کرده بودند، از طریق انتخابات پارلمانی بعنوان نمایندگان شهر کابل به پارلمان رفتند. داکتر عبد الرحمن محمودی در پارلمان به افشاگری پرداخته و رژیم استبدادی را به واهمه انداخت. تظاهرات خیابانی در شهر کابل به راه انداخته شد و سخنرانان اصلی این تظاهرات داکتر عبدالرحمن محمودی و غبار بودند. در دوره هشتم انتخابات که داکتر محمودی باز هم میخواست به پارلمان برود، دولت به مخالفت جدی علیه آن پرداخته، در انتخابات تقلب کرده و بجای محمودی و غبار "شعاع و ملک اصغر" را با آرای ساختگی به پارلمان فرستاد. حکومت ترور و اختناق دوباره حکمفرما گردید. محمودی

، غبار ، سرورجویا ویک عده ای دیگر زندانی شدند. تعدادی از روشنفکران پشتون ، هزاره تاجیک ، ازبک و دیگر ملیت ها به احزاب فدائی خلق پیوستند .ببرک کارمل این شاید دوران در سازمان حکومت ملی که توسط داود خان کار گردانی میشد عضویت داشت. او در درون زندان و در درون حزب فدائی خلق و وطن نفوذ کرده و برای داودخان جاسوسی میکرد. وقتی در سال 1951 محمودی ، غبار و صدیق فرهنگ به زندان افکنده شدند، ببرک کار مل نیز از جمله آنان بود. حزب فاشیستی ویش زلمیان که بنیان گذاران عبدالمجید زابلی بود در همان سال ها بوجود آمد، نور محمد تره کی عضو این حزب بود. شاه محمود گلیم دموکراسی کذائی را بزودی جمع کرد، غبار و فرهنگ از زندان آزاد شدند و محمودی و سرورجویا در زندان باقیمانده بودند. نورمحمد تره کی بعنوان مقام مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن تعیین شد، صدیق فرهنگ ورشتیا بدامن دربار پناه بردند رشتیا چندین بار بوزارت رسید و صدیق فرهنگ به پست وزارت برنامه تعیین شد. در اوایل سال 1340 سرور جویا در زندان جان سپرد و داکتر عبدالرحمان محمودی که در زندان به دستور دولت توسط داکتر نظر محمد سکندر زهر تزریق شده بود بعد

از ششماه به جاودانگی پیوست. جمع کثیری از روشنفکران هنگامیکه دوکتور عبدالرحمان محمودی را در شهدای صالحین بخاک می سپردند سوگند یاد کردند که انتقام خون او را خواهند گرفت. میر محمد اسماعیل بلخی یکی دیگر از مبارزین سرسخت راه آزادی و دموکراسی بود که در نوروز 1329 با محمد ابراهیم هزاره معروف به ابراهیم گاو سوار رهبر جنبش های دهقانی خلق هزاره که از "اشتری دایزنگی" بود در قیام های دهقانی افغانستان مرکزی سهم شایسته داشت به زندان افکنده شدند و همپای آن محمد شریف پیلوت یک تن دیگر از شخصیت های انقلابی هزاره از مردم جاغوری بخاطر دفاع از شرف و ناموس هزاره های "ادقول وانگوری" در مقابل تجاوز ناجوانمردانه خیل پشتون های "جوهری" به مال و ناموس هزاره ها به حبس طویل المدت در باستیل دهمزنگ محکوم گردید و تا سال 1342 این مبارزین در زندان باقیماندند و هر دو از شعرای انقلابی دوران خود بودند. این بود تاریخ مختصر مبارزه خلق زحمتکش هزاره و پیوند آن با مبارزات انقلابی و روشنفکری افغانستان بر ضد استبداد سلطنتی. دولت استبدادی و سلطنتی ظاهرشاه بخاطر فریب دادن خلق هزاره و اینکه بتواند از شورش و قیام آن ها

جلوگیری نماید رفیق اکرم یاری را که هنوز طفل خورد سال بود لقب شهزادگی داد اما لقب شهزادگی هیچگاهی رفیق اکرم یاری را وابسته به دربار ساخت. رفیق اکرم یاری هنوز متعلم مکتب بود که با تأثیر پذیری از برادر بزرگش رفیق صادق علی یاری به آثار مارکسیستی آشنائی پیدا کرد و بعد از اندک زمانی به سلاح اندیشه های انقلابی مارکسیزم-لنینیزم و اندیشه های مائوتسه دون مجهز گردید و به آن تسلط پیدا کرد، و در حد توان خویش به ترجمه، تفسیر، تبلیغ و ترویج آن در بین طبقات و اقشار رنج دیده مردم مبادرت ورزید. رفیق اکرم یاری بعد از فراغت از صنف دوازدهم شامل فاکولته ساینس شد و بعد از ختم فاکولته مدتی بحیث معلم اجرای وظیفه نمود. رفیق اکرم یاری معلم توانا و سازمانده بزرگ زحمتکشان بود مشارالیه روابط تنگاتنگ با کارگران جنگل، و کارگران سایر موسسات کارگری و روشنفکران طبقه زحمتکش داشت و در بین آنها به کار انقلابی میپرداخت. رفیق اکرم یاری در سال 1344 با هماهنگی، تماس و رابطه با چند محفل مترقی دیگر به ایجاد "سازمان جوانان مترقی" پرداخت و در کنگره ای که بدین مناسبت بر گزار شد، موصوف بحیث رهبر سازمان جوانان مترقی تعیین گردید. رفیق اکرم یاری

مبارزات انقلابی خویش را با سایر همزمانش در بین اقشار مختلف مردم بویژه در بین نسل جوان کشور گسترش دادوبه اندک زمانی توانست هسته های انقلابی روشنفکری را در پوهنتون ها وبسیاری از مکاتب کشور ایجاد نماید. با انتشار نشریه انقلابی "شعله جاوید" دیری نگذشت که سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تحت رهبری اش در اکثر نقاط کشور نفوذ قابل ملاحظه پیدا نمود وهسته های انقلابی وروشنفکری را در آن مناطق ایجاد نمود. سازمان جوانان مترقی وجریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به افشاگری وسیع دولت سلطنتی و باندهای رویونیسته های خلق وپرچم و«اخوان» این نوکران فرومایه سوسیال امپریالیسم وامپریالیزم وار تجاع پرداخت ونقاب از چهره کثیف ودد منشانه آنها برداشت. رفیق اکرم یاری با وجود خدمات بزرگی که به جنبش انقلابی وروشنفکری افغانستان انجام داد از کینه ورزی وبهتان وتهمت عده ای از عناصر اپورتونیست وتسلیم طلب درون جنبش در امان نماند. عده ای از عناصر تسلیم طلب با حرکات وژسته های لومپنانه با استفاده از لقب "شهزادگی" که در ایام کودکی از طرف رژیم سلطنتی برای رفیق اکرم یاری داده شده بود، استفاده نموده ورفیق اکرم یاری را

مورد کین توزانه ترین حملات غیر انقلابی قرار داده و نوشته تحقیرگونه ،توهین آمیز، افشاگرانه و غیر علمی بنام " پس منظر " را (بخوانید دروغ منظر- تأکید از من است) که سراپا اتهام ، توطئه و افشاگری به دولت چیزی دیگر در آن سراغ نمیشود،بیرون دادندوبه تعقیب آن نوشته های دیگری بنامهای "ارتجاع به انقلاب یاری میدهد" و "سپاهی جریان" را که هیچگونه پایه علمی و تئوریک نداشت بیرون دادند.با تأسف که به اثر بعض اشتباهاتی که ناشی از کم بهادادن به این نوشته ها بود،این نبشته ها در وقت وزمانش مورد نقد قرار نگرفت و زمینه برای افکار و نظریات انقلابیگری خرده بورژوائی در درون جنبش مساعد گردید ،تا اینکه در سال 1351 بار دیگر جنبش دموکراتیک نوین از بیرون و درون مورد حمله کین توزانه امپریالیزم و سوسیال امپریالیسم و ارتجاع قرار گرفته و توطئه دشمن عملی گردید. رفیق بزرگ ،سیدال سخندان یکی از شعله ای های جانباز و فداکار به قتل رسید. رفیق اکرم یاری به اثر مریضی ای که عایدحالش گردید برای مدتی از مبارزه کنارماند و سازمان جوانان مترقی به انشعاب گرائیده و منحل شد. رفیق اکرم یاری در سالهای 1352-1357 عازم جاغوری میشود و کار انقلابی را در بین دهقانان

آغاز میکند. در قدم اول زمین های میراثی مربوطه خویش را در بین دهاقین تقسیم میکند و آنان را با روحیه انقلابی مسلح و تجهیز مینماید و از محبوبیت زیادی در بین آنان برخوردار میگردد و بعد کار را در مناطق دیگر آغاز مینماید. با تأسف و درد که رفیق اکرم یاری مانند سایر انقلابیون بعد از کودتای نامیمون 7 ثور 1357 دستگیر میشود و بعد از مدتی در زیر شکنجه های وحشیانه باند های آدمکش خلق و پرچم و باداران سوسیال امپریالیست شان شهید گردیده و به جاودانگی می پیوندد. رفیق اکرم یاری از قلب جنبش رفت اما خط انقلابی و خدمات ارزنده انقلابی آن در تاریخ جنبش انقلابی و دموکراتیک نوین افغانستان با خط قرمز درج است. دفاع از شخصیت و خط انقلابی رفیق اکرم یاری امروز به یک ضرورت انکار ناپذیر جنبش انقلابی کشور تبدیل شده است. رهروان صادق رفیق اکرم یاری و تمام انقلابیون راستین که بدفاع از آن راد مرد بزرگ بر خواسته اند، همانطوریکه در گذشته بر ضد امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم، ارتجاع و نوکران بومی آنها مبارزه نموده اند، امروز نیز در سنگر دفاع از میهن و مردم رنج دیده کشور قرار دارند و تا بیرون راندن امپریالیستها و بر چیدن بساط نظام ملاک کمپرادوری و قطع کامل

سلطه امپریالیسم از کشور و تشکیل نظام مردمی به پیش میروند. بگذار اپورتونیستها درباره شخصیت رفیق اکرم یاری و خدمات گرانبهای آن دهن کجی نمایند و با انکار صریح از مبارزات انقلابی اش، اوراد ارتباط به خاستگاه طبقاتی آن مورد ارزیابی قرار دهند. آنها آینده ای بهتر از پس منظر نویسان نخواهند داشت سر انجام آنها هم به طفاله های ار تجاع و امپریالیزم تبدیل خواهند شد. خط انقلابی رفیق اکرم یاری که امروز بیش از قبل تکامل کیفی کرده، همچون رود خروشان در بین انقلابیون و خلقهای زحمتکش افغانستان در جریان است و هیچ نیرنگ، بهتان و توطئه اپورتونیستهای رنگارنگ نمیتواند از امواج توفنده سرکش و خروشان آن جلوگیری نماید.

در این نبشته از جزوه "هزاره های افغانستان نمادی از مبارزه طبقاتی"، شورش ارگان مائونیستهای افغانستان و سایت "پیام آزادی" استفاده شده است.